

ضیاء الدین سردار به عنوان بانی رشته «مطالعات آینده» در پی بازگشت به آینده اسلام است

بازگشت به آینده اسلام

ضیاء الدین سردار / امانت‌ناقص نژاد

ضیاء الدین سردار - نظریه پرداز فرهنگی پاکستانی - از شخصیت‌های کلیدی و مهم حوزه نظریه فرهنگی معطوف به اسلام، پست مدرنیسم و رسانه به شمار می‌رود. او در محافل آکادمیک بریتانیایی و آمریکایی، به دلیل بازآفرینی در باب اسلام و توجه به حرکت‌ها و نهضت‌های اصلاح‌گرایانه اسلامی در یستر مدرنیسم و پست مدرنیسم از یک سو و دقت نظر در بازسازی ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی اجتماعات علمبر اتوری، نهاد تمدن‌ها و ادیان (خاصه اسلام) از سوی دیگر، مورد اقبال قراقرز گرفته است. وی خود را اساساً یک آینده‌گر (Futurist) می‌داند؛ چرا که عمل‌نگاه کویه پدیدارهای فرهنگی و اجتماعی و دینی، فرایند محور و پیامد گر است. به عبارت رساتر، سردار یا این مسأله آغاز می‌کند که پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی، صرف‌نظر از گذشته و حالشان، چگونه می‌توانند در امتداد آینده‌ها ممکن و شد و تکوین پیدا کنند. تسلط او بر حوزه‌های مطالعات فرهنگی، اسلام‌پژوهی، نظریه انتقادی و پست مدرن، جهانی شدن، علم و تکنولوژی، مطالعات رسانه و سینما، علوم اجتماعی، نظریه هنر و... او را به عنوان نظریه پرداز پر دلی مطرح کرده که طی ۲ دهه اخیر، یک میان رشته مطالعاتی تحت عنوان «مطالعات آینده» (Future Studies) پدید آورده که جدا از نام او بی معنای نماید. شاید بتوان او را از حوزه نظریه پرداز فرهنگی، یک پیامبر کسبیت به حساب آورد. این باب که وی با وجود نظر ورزی‌های بسیار در باره پست مدرنیسم و عواقبش بر سویه‌های تاریک و میهم این دوره تاریخی انگشت می‌گذارد و آن را به شلاق نقد می‌کشد از آثار لوست: «تو ما را کوهن و جنگ‌های علم»، «پست مدرنیسم و دیگری»، «از «الف» تا «ی» پست زندگی پست مدرن»، «پورتگر آمریکایی ناسطور» ها، فیلم‌ها و قدرت جهانی، «مسلمانان به چه باور دارند؟» ریشه‌ها و واقعیت‌های اسلام مدرن»، «خروای آمریکایی» کلیوس جهانی و...

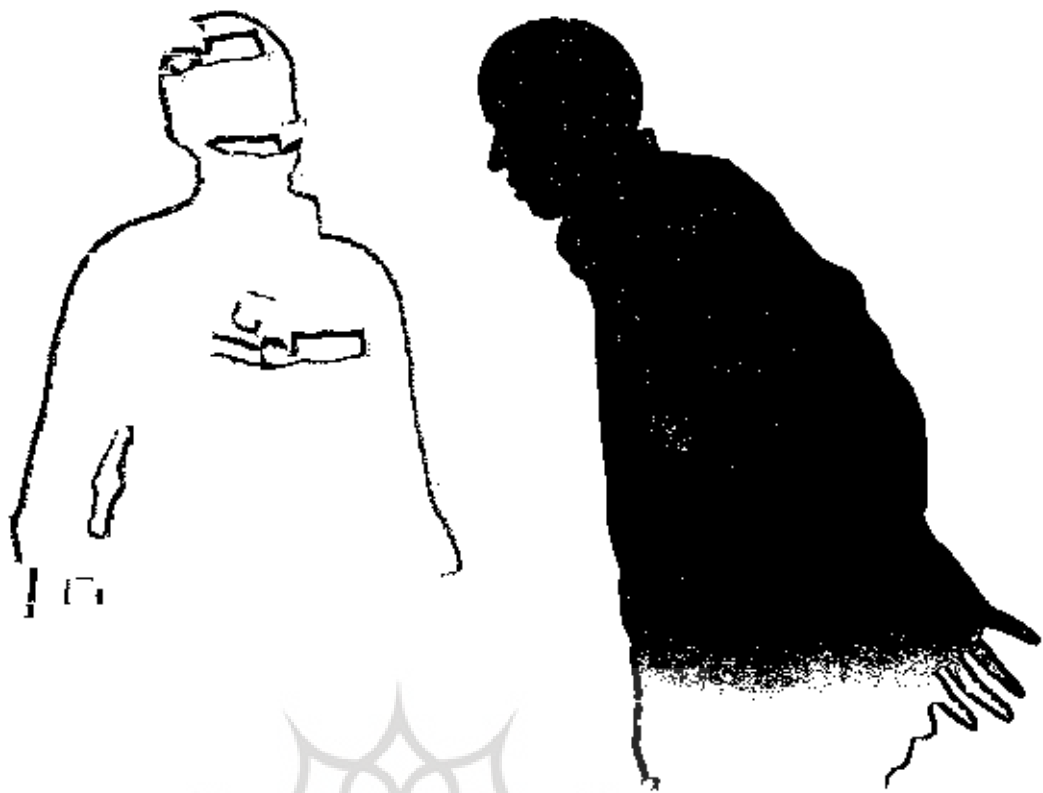
انسانی، گرایش واپس‌گرایی را در پیش گرفته است. در واقع، به نظر می‌رسد که این گروه اندک از مسلمانان، تمام آن باز نمایان‌هایی را که غربی‌ها صد سال - در گذشته و حال - از اسلام و مسلمانان ارائه کرده‌اند تا از ما چهره‌های شیطانی ترسیم کنند در خود فرونی کرده‌اند و ناچارم اعتراف کنم که این گروه اکنون در قالب همان شیاطینی فرورفته‌اند که غربی‌ها برای شخصیت جمعی جامعه اسلامی طراحی کرده بودند.

مهم کردن غرب یا بر دانشی از مدرنیته‌های که برای این اسلام‌گرایان واپس‌گرا چتر غربی‌ها نیست، صادقانه‌ترین راه است. درست است که غرب - و به ویژه آمریکا - باید پاسخگوی بسیاری چیزها باشند و درست است که مسلمانان بی‌درنگ انگشت اتهام را به سوی بی‌عدالتی‌هایی که سر است خرابی و گرایش‌های سلطه طلبانه آمریکا و اروپا به پا آورده‌اند نشانه می‌روند اما این تنها بخشی - و به گمان من بخش نه چندان دشواری - از مشکل است. سلطه همیشه تحمیل نمی‌شود بلکه گاهی فراخوانده می‌شود.

بنا به دلایلی بنیادین، ما از پاسخ به دعوت به اجتهاد بازمانده‌ایم. پیش از همه این حقیقت چاره‌گر است که بافت متون مقدس ما - قرآن و کلام پیغمبر ص - که چهار چوب قطعی

مفهوم بازآفرینی در اسلام به گونه‌ای که به کار مسلمانان امروز بیاید درازمانی است که به تأخیر افتاده است. مدت‌هایی مدید، مسلمانان به آسوده خاطر، به خویش‌های کهن تکیه کرده بودند. همین روست که ما در جهان کنونی با مدرنیته آمیخته شدیم. بیش از ۱۰۰ سال است که پژوهشگران و اندیشمندان به درستی در فکر بوده‌اند که راه بازآفرینی اسلام، باید به کوششی جدی برای اجتهاد و مبارزه عقلانی مست‌زد در آغاز سده گذشته، جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده پیشگام جست‌جوی اجتهادی نوین بودند و در میانه راه هم بسیاری از روشنفکران، پژوهشگران و خردورزان برجسته به این نفعنا پیوستند. افرادی مانند محمد اقبال، مالکین لیس و عبدالقادر عوده با این همه اجتهاد چیزی است که اندیشمندان جوامع مسلمان در انجام آن چندان موفق نبودند. چرا؟

این «چرا» به نظر من پس از ۱۱ سپتامبر اهمیتش افزون یافته. آنچه پیامدهای این حادثه را آشکار کرد، بیش از هر چیز این بود که برخی ناچه انداز از روح و معنای اسلام فاصله گرفته‌اند. در نظر این گروه که نماینده واقعی اسلام نیستند اسلام معاصر به جای اینکه نیروی راهی بخش باشد یا جنبشی اجتماعی یا پیشی فرهنگی و روشنفکرانه برای تحقق ارزش‌های



اجتماعت ملست - در تاریخ منرف شده است زمانی که تلقی ایدی - از لی از متن وجود داشته باشد. تنهایی توان رابطه‌ای تفسیری با متن برقرار کرد. اما اگر بافت متنی که تفسیر می‌کنیم با بافت زندگی و زمینه ما یکی نباشد چه؟ آنگاه است که خوانش ما به سختی اهمیت و معنایی واقعی برای آنچه اکنون هستیم به دست می‌دهد. خوانش‌های تاریخی همواره ما را به دوران تاریخ و بافت‌های قدیمی خود می‌راند و اگر در بافت درستی از بازاندیشی نداشته باشیم، به رویا پردازی و باور بافت‌هایی رومی آورند که حتی در تاریخ هم وجود نداشته‌اند. از این رو است که با وجود دلیستی احساسی عمیقی که مسلمانان به اسلام دارند، خود اسلام به مثابه یک جهان بینی و نظامی اخلاقی، جدا از وظایف آشکاری چون مناسک و شایع دینی، از قیاط ناچیزی بازندگی هر روزه آنان دارد. اگر اجتهاد و آزاداندیشی ممکن نشده‌اند، بدین سبب است که در واقع بافتی برای زیستنشان فراهم نبوده است.

ایستادن تفسیر و بسته شدن در روزهای اجتهاد، ناامیری ویرانگر بر اندیشه و عمل مسلمانان گذاشته است. به میریزد، موجب ایجاد ۲ مساله پیچیده و دشوار شده است: انحصار اسلام به فقه و از بی آن حذف عملیت و مسؤولیت اجتماعی از دوش مومنان و دست آخر، یکی دانستن اسلام با آنچه خود آن را اسلام می‌بتدارند.

بگذارید روشن تر بگوییم، برخی از مسلمانان تک‌جمدی اندیش فقط فقه را که به «فقهون اسلامی» ترجمه شده است، همان اسلام می‌دانند. تنها چیزی که در اسلام می‌توان آن را بحق الهی دانست، قرآن است. شریعت و فقه کوششی است نسلی و البته روشمند برای درک برآده الهی در بافتی خاص. به همین سبب بخش بزرگی از فقه را حوزه قضایی تشکیل داده است که همان نظرات حقوقی حقوق دلمان است. اصطلاح «فقه» به شکل مرسوم فعلی نش تا پیش از دوره خلفای عباسی مطرح نبود و در همان زمان صورت بندی شد. اما هنگامی که فقه شکل قانونی نظام مند خود را پیدا کرد، ۲ جنبه حیاتی جامعه اسلامی را در دوره عباسی به هم پیوند زد.

آن زمان در تاریخ اسلام دوره اقتدار و گسترش حوزه اسلامی بود و فقه، منطق امپراتوری اسلامی را شکل می‌داد. برای نمونه حکم فقه در باره از تعداد از این منطق برمی خاست. افزون بر این، دنیا در آن زمان به ۲ دسته کاملاً مشخص تقسیم می‌شد: دارالاسلام و دارالحرب. همچنین از آنجا که تدوینگران فقه در این امر حله در لایحه جامعه دست نداشتند، قانون تبدیل

به تنها نظریه ای شد که نمی‌توان تغییرش داد. تدوینگران قانون نمی‌توانستند ببینند چه جنبه‌هایی از قانون نیاز به بازاندیشی و صورت بندی دوباره دارد؛ اینگونه شد که فقهی که ما می‌شناسیم، بر مبنای تقسیم بندی میل حاکمانی که خود را از جمله جدای انگاشتند و کسانی که قانون را تدوین کرده بودند تکمیل یافت. فرضیات شناخت شناسانه دوران طلایی تاریخ اسلام نیز همزمان مطرح شدند؛ زمانی که کشورهای اسلامی به فقه توجه می‌کند مشکلات ذاتی به جا مانده از دوران شکل گیری و تکامل فقه نمایان می‌شود. از همین رو است که هر آنچه فقه حکم می‌کند (یعنی نظام قانونگذار فقهی به کار می‌راند) از آنجا که دور از بافت ابتدایی زمان شکل گیری فقه و دور از زمینه معاصر است به مسلمانان احساسی کهن می‌دهد. چنین چیزی را می‌توان در عربستان، سودان و افغانستان طالبانی به خوبی مشاهده کرد. با حمایت مستقیم از فقه برای معرفی مکاتب فکری، هر آنچه کوچکترین ارتباطی با جهان واقعی داشته یا نداشته باشد، تبدیل به هتجار می‌شود و باقی می‌ماند و مکاتب در پناه آن به حفظ قلمرو و اعتبار خود می‌پردازند. بنابراین مجموعه‌ای از احکام بازاندیشی نشده، غیر قابل تلقی می‌شوند.

انحصار اسلام به فقه به این معنا همچنین بدین معناست که خود مومنان هیچ عملیاتی ندارند و از آنجا که قانون «پیشینی» است مردم کاری ندارند جز پیروی از آن و مومنان به جای جویندگان فعال حقیقت به بدل می‌شوند. به فقط تریاقت کنندگان آن فقه مجموعه‌ای است از اصول و چهار چوب ارزش‌ها که از جامعه اسلامی محافظت می‌کند. اما این مجموعه اصول و ارزش‌ها ایستاد نیستند بلکه از دل بافت‌هایی تغییر یافته سر چشمه می‌گیرند. بدین معنا فقه روش حل مساله است از مومنان می‌خواهد که همیشه در تلاش باشند به تفسیر قرآن بپردازند و با چشمانی همواره باز و جست‌وجوگر به زندگی پیامبر الهی بگردند. در حقیقت قرآن در هر عصری قابل تفسیر است و فقه را می‌توان در بافت‌های متفاوت دوباره صورت بندی کرد. تنها چیزی که کاملاً دست نخورده باقی می‌ماند خود متن قرآن است که مخاطبش تکیه گاهی ثابت برای خوانش‌های تالیف تغییر یافته خواهند بود.

به عنوان یک جهان بینی یکپارچه، اسلام دیگر تنها یک مذهب نیست. با همین زبان یک منظر اخلاقی برای تمام نژادهای بشری، اسلام همه جنبه‌های واقعیت را در هم ادغام می‌کند و با اینکه پاسخ‌هایش برای تمام مشکلات امروزین ما حاضر و آماده نیست



تصاویر دیگر در این شماره
 همایشی چون اسلام غربی
 جهانی شمس و مناسکات
 فرهنگ، وندان در ایران
 مورد توجه قرار گرفته است
 و این خود معایب تقسیم است
 چرا که سر در راه همباز صریح
 ز شده هوسیان رستمهای
 بحث فلسفی گوشه گونگی
 مصداق‌های هر سگی چندی
 بر اسلام هم در آن از سازگی
 و باور خویش کند و از این
 اندازد پر ز طوفان تند
 و نوحه به سبیل است.

امت، تنها اجتماعی از آفانی که ادعای مسلمانی دارند نیست بلکه در کی معنوی از چگونگی گردهم آمدن مسلمانان در رابطه با یکدیگر و جوامع دیگر است. این بدان معناست که امت، نه تنها مسلمانان که مردم عدالت جو و ستمدیده را هم در بر می گیرد

در نظر چنین واپس گرایانی، مفاهیم مقدسی مانند اینها در قرآن و کلام و سنت پیشین در صورتی اهمیت می یابند که صورتهای چنان خشنی به خود بگیرند آنچه محقق اسلامی معاصر، فضل الرحمن آن را رویکرد «تیمیستی» به قرآن نام نهاده است اکنون معنای یابنده مفاهیم اسلامی با نقل تکه هایی از آیات قرآن و فارغ از بافت شان نوجیه می شوند همچنین در این دیدگاه احادیث پیامبر به عنوان میثاق و سند رفتارها و تفهیم های فردی به کار بسته می شوند و حتی ظاهر پیامبر هم و محاسن و لباس های شان نیز به چیز واری (فتیش) بدل می شود این ایده طالبان تبسم را همه می دانیم که می گفتند اکنون مردان مسلمان نه تنها باید محاسن داشته باشند که بلندی و شکل محاسن شان نیز باید مطابق با دستورات باشند می بینیم که این دیدگاه پیامبر را نیز به نشانه ها و نمادها تقلیل می دهد شیوه رفتار سوگیری اخلاقی نهفته در کردار، تواضع و مهرورزی و اصول کلی ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنا می نهاد همگی در این تقلیل گری حل شده اند

ایفایش شدن تاثیرات این آموزه در جهان ذهنی واپس گرایانی چون طالبان در کنترل روند بی پایان تقلیل، تکرارهای دوست داشتنی اسلام را به انحطاط اخلاقی و ابزار مصلحت های نظامی تغییر داده است

چنین اسلامی است که نیازمند بازاندیشی است آن هم آجر به آجر برای این گروه باید از این حقیقت ساده آغاز کنیم که اسلام در باره حقیقت، راستی، نیکی و عدالت انحصاری قائل نیست همچون دیگر انسان ها ما نیز باید برای رسیدن به این نیازها تلاش کنیم و در این راه باورها و مفاهیم دینی مان را به مثابه ابزاری برای ترک و شکل دهی دوباره واقعیت معاصر به کار بندیم

برای دستیابی به این بازاندیشی باید در برابر آن آشکارا پیش قدمی گرفته علم کرد و از تقلیل گری به هم نهادی (ترکیب و سنت) مستقل شده پیش از هر چیز، مسلمانان تحت این تکرارها باید عاملیت خود را باز پس گیرند بر حقوق و مسؤولیت هایشان پافشاری کنند و به عنوان مردمی مومن و برخوردار از عدالتی، به منافع اصل اسلام بپردازند و در مقابل ظفر شریعت که از سوی واپس گرایان مطرح می شود موضعی اندیشمندانه بگیرند در این موضوع گیری، چهار راه باید در معنای معنوی تعامل عیارش درک کرد به مثابه مبارزاتی برای صلح و عدالت به عنوان واقعیت زیسته برای هر کس و در هر کجا. مفهوم امت را هم باید به شکلی تقلیل نشده باز یافت

است. تنها اجتماعی از آنان که ادعای مسلمانی دارند نیست بلکه در کی معنوی از چگونگی گردهم آمدن مسلمانان در رابطه با یکدیگر، جوامع دیگر و جهان طبیعی است این بدان معناست که امت نه تنها مسلمانان که مردم عدالت جو و ستمدیده را هم در بر می گیرد به تعبیری، چنین هم نهاده ای بازگشته به درون نمایی و پیام اولیه اسلام را آماج قرار می دهد شیوه ای اخلاقی و معنوی برای نگرستن به جهان و شکل دهی دوباره آن، به معنای از فرهنگ هم گرایمانی از دانستن، زیستن و عمل کردن

اگر حادثه ۱۱ سپتامبر این بخش از نیت برتر و ارزش های بنیادین اسلام را از بند رها کند باشد و اسلامی و رای اسلام واپس گرای طالبانی را معرفی کرده باشد در این صورت می توان امید داشت که از میان خاکستر برج های دودناو سیر مرغ به آسمان بر خواهد خاست

و بازاندیشی همین جا به کار می آید به نظر گنجی اخلاقی پدید می آورد که مسلمانان از خلال آن باید این پاسخ ها را بیابند اما اگر همه چیز در قالب فقه «پیشینی» باشد اسلام به یک ایندولوژی تسامیت خواهد فروگشته خواهد شد و این دقیقاً همان کاری است که برخی جنبش های اسلامی مانند هر دو شاخه جماعت اسلامی در پاکستان و هند، و اتحوان المسلمین و در مقیاسی قشری تر طالبان ایسم یا اسلام کره دارند همین نکته مرا به سومین فاجعه می رساند باقر گرفتن این ایندولوژی در رابطه ملت - دولت اسلام واپس گرا سر بر می آورد

زمانی که اسلام به عنوان ایندولوژی، بدل به برنامه عمل یک گروه خاص شود تسامیت و مسؤولیت و اوامی نهد و اخلاق، خرد و عدالت قربانی احساسات می شوند این نگاه به اسلام مسلمانان را به پرچندگی دچار می کند و در چنین سیر و کار خطیری، مصلحت اندیشی صرف ما را از بازاندیشی درست و کارآمد بازمی دارد

این آوازه دهنده زمامتی بر جسته می شود که در فرایندی تقلیلی قرار بگیرد خود این فرایند مساله تازه ای نیست اما اکنون به مرحله ای رسیده است که همان عقایدی که قرار بود جوامع اسلامی را در مسیر ارزش های انسانی پیش ببرند در مسیر دیگری فتنه مند بکشند این است که برخی جوامع از زبانی تازه کاندیشه دوباره چالشی هم پیشگی برای ساختن عدالت از راه مهر و رحمت به فرمائی مکانیکی رسیده اند که بر اساس آن: اندیشه بدین را از یاد بردند

فرایند تقلیل با همین تصویر از «عالم» آغاز شده اما عالم چیست؟ چه چیز به او اقتدار می بخشد؟ در عصر اسلام، عالم کسی بود که به کسب علم یا دانش که خود توصیفی مفصل دارد می پرداخت و این را می توان در طبقه بندی های آغازین دانش که دانش مندانان چون الکندی، فارابی، ابن سینا، غزالی و ابن خلدون انجام داده اند دید هم تعریف دانش و هم طبقه بندی آن، در سنت اسلام فعالیت اندیشمندانه بوده است بدین ترتیب مجموعه مردان باسواد - چه دانشمند چه فیلسوف و چه محقق - عالمان را تشکیل می دادند اما پس از دوره خلفای عباسی که در اوامه های اچنهاد، پسته شد علم همان دانش مذهبی شد و علم محقق مذهبی

به همین شکل «جماعت» که از باورهای محوری زندگی جمعی در اسلام بوده به توافق گروهی از بزرگان تقلیل یافته معنای واژه اجماع، توافق جمعی مردم بود و این مفهوم ریشه در عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که به عنوان رهبر سیاسی جامعه اسلامی، هنگام تصمیم گیری، کل جماعت مسلمان را به مسجد فرا می خواند و بحثی در می انداخت که در آن عقاید موافق و مخالف مطرح می شد و در پایان این فراخوان، بر سر این جمع بندی کلی توافق می شد بدین ترتیب محور زندگی جمعی و سیاسی صدر اسلام روحی دموکراتیک داشت، اما با گذر زمان اجماع به توافق عالمان دینی «تقلیل یافته

مفاهیم دیگری هم به همین ترتیب دستخوش این فرایند شده اند «امت» که به معنای اجتماع جهانی مسلمانان بود در قالب «ملت» مطرح شد جهاد هم که به جزوهای معنوی، اندیشمندانه و اجتماعی اشاره داشته در نظر واپس گرایانی چون طالبانی ها به مفاهیم دیگری ترجمه شد



فصل دوم کتابی که به زبان فارسی از سوی ناشرین برادر نور چشم منتشر شده است ترجمه گوهری و جعفرهای علم استادان کاتب است و در همین دفتر نشریاتی که در تهران و مشهد و تبریز و سایر شهرها فعالیت می کند این کتاب را به دستیاران خود تقدیم کرده است این کتاب در مجموع ۱۰۰ صفحه است و در ۱۰ روز به بازار می آید و به قیمت ۱۰۰۰ تومان در دسترس خواهد بود

۱۰

ISBN: 978-964-01-1111-1
Postmodernism, and other Futures.
(Azadul-Sanjar Reader).
Pp.40 Press, 2003.